

و چون تحقیق حال بسید ایضاً منعم خان مشرف ضمیر همانا شد توجیه پستادون لکتر فرمودند جمعی بعرض رسانیدند که
مردم که بجهت آوردن حضرات سرادق عصمت زلفه اند برای این کار کفایت میکنند و سنوزاری جهان را بجهت تمام بعضی مقامات
ضروری ملک سند و پیمان فرار بفرستادند که ملک نداده بود که بتایید الهی کار کامل کابلین از دست نبرند انجات مه
و گروسی که بجهت آوردن حضرات مقدسات پکان رفت بودند که بجهت شکر یک معامله نشدند اما چون نزدیک نیلاب رسیدند
و خبر آمدن لکتر سند و پیمان بسامع سید و در کابل مشهور شد باعث دلنوازی متحصنان بر تم زدگی خاطر مخالفان گشت زیرا
دست در تپرات زده بیکه و مگر پیش آمد قاضیخان بنحی که از مخصوصان او بعلم عقل امتیاز داشت و از سعادت
و بخت مندی او نیز غمناک است و تربیت حضرت شانشناسی امتیاز یافته از مخالفان عقبه بقبال چنانچه مجلسی از ان در جاتی
ایرادید بر هم رسالت و پیاده فون ترور در میان آورد مشارالیه مرچند کاروانی خود را بقدم رسانید کاری است
منعم خان برای زینج دنگا هاستن رسول اصلاح دولت و اپت به نخت نداده و او را مشمول احسان و پناخت انچنان
سلوک کرد که فراوانی آذوق و فزونی عقیدت اهل حصار خاطر نشان او شد و انچنان پیر شایسته بطور آورد که با و خوبی سام
و یکی جزین علی دور پرخلاف واقع خاطر نشان گشت کمال استعداده و فراخی احوال تفرین گشت و انچه بجهت پیرو در انچه
کار مشرف با تمام رساند بعد از چند کا به منعم خان فرستاده راضحت داده پیغام داد که الحمد لله که نشیت من با چنین خدو
زمان اعتضاد و دارم و درون حصار اقدر مردم با خلاص دانه پست نند پیرون شد و چنگ می توانم کرد لیکن ما پسر احتیاط
از دست نیندم و شد مگر که آروق که پیمان قلعه داری پالما سر انجام یافته است و با این همه لکتر سند و پیمان که از
مورخ فزونی پست چند و تمام بی هم خوانند رسیدن ایندیشه ناصواب بر کرد و خود را بکار فزونی گشت نمای خاص مساز
ویل بنامی رچهاره دولت مکش ارباب شجاعت را بوعده ثواب فزینت چه جای کند این که ده والا سکو به دستاری
دولت از حیض امی تبه فزاک شده با پیمان خلاص سر بند می فقه با شند این طایفه قدسیه چگونگی با پیمان و افنون
جای توان دیدم که با مید پوفایی پکنان آن مزو بوم و کم از وقتی اهل قلعه طمع خام در سپرداشت بجا یکی نماید شدند را
بودن نه روی گشتن داشت اسم را بپسته و نویسد شده دل صلح نماید و قاضی خان را بقلعه فرستاد مشارالیه چون
سامت احوال عالی از امتداد محاصره دریافت بود بشیر اطعینم در صلح زد منعم خان دل برشته شدن نهاد بود در هم
حال دو سکدی تحصنان نموده بصحیح راضی شد و پستاد و چون رد ان بود اول شرط صلح از ان پناخت که خطبه بنام آن
آن کم نام کوه حوصله بی ادب معامله نام خوانده شود منعم خان خوانده در اینجا مسکت حق را بتدریج بر منافقان مخلص خالدا